

دکارت، چنین ابراز می‌دارد که انسان بدون یاری و راهنمایی خدا به تنهایی نمی‌تواند راه رستگاری یعنی «صراط مستقیم» را کشف کند. انسان در عین حال که موجودی «خداگونه» است به وحی الهی نیاز دارد زیرا طبیعتاً غفلت کار و فراموشکار است و امکان خطا و اشتباه دارد. بنابراین، نیازمند یادآوری و تذکر می‌باشد. (همان منبع، ص ۲۲).

در اینجا اشاره به این نکته لازم است که یکی از نامهای قرآن «ذکر» به معنی یادآوری است: *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۵)*: یقیناً ما خود، این ذکر را نازل کرده‌ایم و ما یقین نگهبان آنیم. در آیه دیگری پیامبر اسلام به عنوان «مذکر» (یادآوری کننده) مورد خطاب قرار می‌گیرد و دستور «ذکر» (یادآوری کن) به وی خطاب می‌شود: *فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ (۸۸ : ۲۱)*: پس (به آنان) یادآوری کن که تو فقط یادآوری کننده‌ای.

از یک دیدگاه باتوجه به وجود دو جنبه مادی و روحی یا خاکی و الهی در انسان می‌توان گفت که در این موجود شگفت‌انگیز دو نیرو در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند. یکی انسان را به سوی پستی و حیوانیت می‌کشاند و دیگری به سوی تعالی و انسانیت سوق می‌دهد. انسان متعادل انسانی است که بین این دو نیرو تعادل و صلح و آشتی ایجاد کند، یعنی از راه درست نیازهای واقعی هر دو نیرو یا هر دو جنبه وجود خویش را به موقع برآورده سازد تا «عدالت» در وجود او برقرار شود و «تعادل» به هم نریزد. به عبارت دیگر، انسان باید هم به نیازهای مادی و جسمانی خود توجه کند و آنها را به موقع و به طریق درست برطرف سازد، و هم به تأمین نیازهای معنوی و روحی خود بپردازد، هر چند که بسیاری از نیازها مشترک و غیرقابل تفکیکند. مهم این است که انسان تلاش کند هوا و هوس و تمایلات حیوانی را در درون خویش چنان عاقلانه کنترل کند که آنها با نیروهای عقلانی و الهی انسان به جنگ بر نخیزند و با طغیان خویش درون انسان را از حالت «تعادل» خارج نسازند. این معنی در سخن سعدی به صورت زیر آمده است:

وجود تو شهریست پر نیک و بد	تو سلطان و دستور دانا خرد
رضا و ورع نیک‌نامان حر	هوا و هوس رهزن و کیسه بر
چو سلطان عنایت کند با بدان	کجا ماند آسایش بخردان؟

تو را شهوت و حرص و کین و حسد چو خون در رگ‌اند و جان در جسد
 هوا و هوس را نم‌اند ستیز چو بینند سرینجه عقل تیز

(بوستان سعدی)

براساس آنچه سیدحسین نصر (۱۹۷۵) می‌نویسد، عقل از دیدگاه اسلام یک نیروی شیطانی نیست بلکه یک استعداد خدادادی است که هدف غائی آن شناخت خداست (ص ۲۲). اما چون در درون انسان شهوات و تمایلات حیوانی در مقابل نیروهای عقلانی و انسانی صف‌آرایی کرده و همیشه در انتظار فرصتند تا با تضعیف عقل و با به خطر انداختن سلامت آن از کارکرد درست عقل جلوگیری کنند و باطن انسان را به تصرف درآورند، لذا انسان نیازمند یاری و راهنمایی پروردگار خویش است تا از طریق وحی و ارسال دین «راه راست» را از گمراهی مشخص سازد، موانع کارکرد درست عقل را بیان و نعمت خود را برانسان تمام کند. اینجاست که سلامت عقل در هماهنگی با وحی تضمین و رستگاری انسان تأمین می‌گردد. لذا قرآن می‌گوید: قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (۲ : ۲۵۶) : راه راست از گمراهی (درستی از نادرستی) مشخص شده است. در آیه دیگر می‌فرماید: اِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُوْرًا (۷۶ : ۳) : ما راه را به انسان نشان داده‌ایم خواه سپاسگزار باشد و خواه ناسپاس.

بنابراین، از دیدگاه اسلام عمل به احکام دین سلامت عقل را تضمین می‌کند و رستگاری انسان را به دنبال دارد. نافرمانی از فرامین دین الهی و پیروی از هوا و هوس عقل را بیمار و انسان را به کفر و بی‌ایمانی می‌کشاند. پس کفر و بی‌ایمانی نتیجه بیماری عقل و کارکرد نادرست آن است. قرآن کریم می‌فرماید: « هنگامی که به آنان گفته می‌شود ایمان بیاورید همان‌طور که مردم ایمان آورده‌اند، می‌گویند آیا ایمان بیاوریم آن‌طور که سفیهان ایمان آورده‌اند؟ براستی که آنان همان سفیهانند اما نمی‌دانند» (ترجمه آیه ۱۳، سوره ۲) .

خداگرایی و ضرورت وحی

گفتیم حقیقت ذاتی انسان یا «خود» انسان همان روح اوست که از خدا و جنبه الهی وجود انسان است و این در حقیقت روح خدا در انسان است که او را موجودی خداگونه کرده است و انسان بودن

وی هم تنها با حضور روح در بدن معنی دارد و لذا وقتی روح از یک بدن جدا می‌شود دیگر واژه انسان در مورد آن جسد بی‌روح معنی ندارد چون «خود» انسان در آن وجود ندارد. بنابراین چون ذات انسان روح او و روح نیز مستقیماً از خداست لذا گرایش به خدا امری ذاتی و فطری در انسان است، و انسان تا وقتی که پاکی فطرت الهی خود را از دست نداده است خداگرائی در او امری طبیعی و فطری است که در ذات انسانی و الهی او نهفته است. قرآن کریم می‌گوید: و هنگامی که پروردگارت از فرزندان آدم، از پشتهایشان ذریه آنها را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه گردانید (و گفت): آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری شهادت می‌دهیم (که تو پروردگار ما هستی) (۷: ۷). از دیدگاه قرآن انسان ذاتاً و فطرتاً به خداوندی خدا اعتراف کرده است. حال این سؤال پیش می‌آید که اگر انسان ذاتاً و فطرتاً به خداوندی خدا اعتراف کرده و از طرف دیگر روح الهی نیز در وجود او حضور دارد پس چرا برخی از انسانها خداشناسند؟ در پاسخ باید گفت درست است که انسان ذاتاً و فطرتاً به خداوندی خدا شهادت داده است اما تکویناً موجودی آزاد و مختار و در عین حال غفلت کار، فراموشکار، و محتاج است و در کنار بُعد الهی بُعد مادی نیز دارد. اگر انسان طوری آفریده شده بود که آزادی و اختیار و احتیاج نداشت و امکان غفلت، فراموشی، نافرمانی و ارتکاب گناه در وی نبود و لذا ناتوان از گرایش به غیرخدا بالأجبار خداشناس می‌شد، آن وقت دیگر وجود دین، روز حساب، بهشت و جهنم، و ثواب و عقاب همه و همه بی‌معنی می‌شد چون دیگر نیازی به هیچکدام از اینها نبود، زیرا موجودی که تکویناً توان گناه نداشته باشد دیگر چه نیازی به هدایت و ارشاد دارد. پس گرچه حقیقت ذاتی انسان روح اوست که از خداست اما این روح با بدنی زندگی می‌کند که از عالم خاک است و این بدن ابزاری برای تماس روح با جهان مادی محسوب می‌شود جهانی که جاذبه‌های زیادی برای فریفتن انسان در آن وجود دارد. بنابراین، انسان طوری آفریده شده که می‌تواند با اراده و اختیار خود آزادانه انتخاب کند، انتخاب بین درست و نادرست، حق و باطل و غیره. و اینجاست که وجود دین و نزول وحی ضرورت پیدا می‌کند تا خدا راه راست را از راههای نادرست مشخص کند، معیارهای تشخیص حق از باطل را معین سازد، و بالأخره روش زندگی درست و راه رستگاری را نشان دهد، و در عین حال نتیجه زندگی مطابق با احکام دین و عواقب نافرمانی از دستورات دینی را نیز یادآوری و انسان را تکویناً در انتخاب خود آزاد گذارد و اکراه و اجباری در دین نباشد. وقتی چنین شد که

شده است، نعمت کامل و حجت تمام است و لذا وجود روز حساب، ثواب و عقاب، و بهشت و جهنم همه ضروری و حق است.

رشد جوهر نفس

موضوع نفس در طول تاریخ همیشه مورد بحث متفکران، فیلسوفان و صاحب‌نظران بوده و از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. در اینجا فقط به دو دیدگاه مشابه در مورد نفس که ارتباطی با موضوع مقاله دارند اشاره می‌شود. در این دو دیدگاه که یکی از جلال‌الدین رومی و دیگری از صدرالمتألهین است نفس جوهری ثابت و لایتغیر نیست، بلکه مراتب و درجات رشد دارد. در دیدگاه مولوی در مثنوی دامنه رشد از تراب تا رب‌الآرباب است:

از جمادی مردم و ناموسی شدم . و از نما مردم ز حیوان سـرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم ، کی ز مردن کم شدم؟
حمله دیگر بمیـرم از بشر تا برآرم از ملایک بال و پر
بار دیگر از ملک پرآن شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جو «کل شیء هالک الا وجهه»
پس عسدم گردم، عدم چون ارغنون گویدم که «انا الیه راجعون»

صدرالمتألهین در کتاب بزرگ/سفر و نیز در کتاب عرشیه نفس انسان را «جسمانیة

الحدوث و روحانیة البقا» می‌داند. براساس نظریه ملاصدرا، جان آدمی یا نفس انسان در آغاز آفرینش

اولین بار که به تن می‌پیوندد جوهری جسمانی یا نیرویی جسمانی است، سپس به تدریج مقامات و درجات زیادی را طی می‌کند تا اینکه در غایت به مقام و درجه عقل فعال می‌رسد. از نظر ملاصدرا، عقل فعال همان روح است که از امر خداست (عرشیه، مشرق دوم، قاعده ۲). جان یا نفس وقتی برای نخستین بار در جنین انسان هستی پیدا می‌کند در حقیقت مرتبه‌ای از مراتب تکامل جنین است، به این معنی که در تکامل تدریجی و در مراحل رشد در مرحله‌ای که صورت جسمانی انسان درست شده است جوهری الهی و نیرویی محرک در آن موجود متکامل جسمانی ایجاد می‌شود که همان جان یا نفس نام

دارد. پس جان گرفتن جنین و جاندار شدن آن در حقیقت مرتبه‌ای از مراتب تکامل است که در رحم مادر به وقوع می‌پیوندد و این وقتی است که صورت جسمانی انسان درست شده است. از نظر صدرالمآلهین این سخن که نسبت جان به تن مانند نسبت پادشاه به کشور و کشتیابان به کشتی است سخنی باطل و مردود است. به نظر وی جان را از این نظر جان گویند که عین گوهر ذات خویش است. ملاصدرا جان یا نفس را جوهری ثابت و لایغیر نمی‌داند بلکه مراتب و درجات رشد بر آن قائل است: «نخستین بار مرتبه‌ای از مرتبه‌های تن به شمار می‌رود وزان پس کمال می‌پذیرد و به خرد و دانش تناور می‌گردد و ره پروردگار خویش می‌جوید. و چون دانسته شد که این جان به خود پایدار است از ره پژوهش گوئیم: این جان پیش از تن وجود مستقلی که دارای نیروها باشد و آنها را به کارگیرد نبوده است، تا در هنگام بستگی به تن اضافه بر آن عارض گردد. پس این جان گویا چون به خرد بارآورد و توانا شد و از تن زرق انگیز برون آمد، تواند که در برون ذهن و جهان خارج بدون تن زندگی نماید و به سوی جهان خویش که بی‌اندوه و دژم است ره جوید» (عرشیه، ترجمه آهنی، ص ۵۰).

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد حقیقت انسان یا «خود» انسان و یا «من» انسان همان روح اوست که از آغاز تا پایان زندگی به طور لاینقطع در تن انسان به تجربه انسانی مشغول می‌شود و در پایان زندگی پس از مفارقت از تن مادی به همراه تمام تجربیات انسانی (یا اعمال انسانی) خود به پیشگاه اصل خویش که خداست باز می‌گردد و به حیات خود ادامه می‌دهد. در حقیقت مفارقت روح از تن پایان زندگی انسان در این جهان خاکی و آغاز زندگی دیگری در عالم دیگر است. کیفیت آن زندگی بستگی به اعمالی دارد که «خود» انسان به هنگام همنشینی با تن مادی در این جهان انجام داده است. یعنی قبل از آنکه «خود» انسان به آن عالم برود نوع زندگی «خود» در آن عالم را با دستن «خود» در این جهان می‌سازد زیرا تمام اعمال انسان، چه عمل خیر باشد و چه عمل شر، به نحوی ثبت و ضبط می‌شود و براساس آنچه در آیات ۷ و ۸ سورة ۹۹ قرآن صراحتاً بیان شده است انسان تمام اعمال «خود» را حتی اگر عملی به وزن ذره‌ای هم باشد خواهد دید. آنچه پس از مرگ به خاک می‌افتد و به تدریج خاک

می‌شود تن خاکی انسان است و نه «خود» انسان. عزّت و شرافت انسان به خاطر حضور جوهر الهی روح در اوست که منشاء صفات الهی عقل و اراده و کلام در انسان است. انسان وقتی از مقام الهی انسانیت سقوط می‌کند که از صفات الهی عقل و اراده و کلام به درستی استفاده نکند، مبداء و معاد را به فراموشی سپارد، و غافل از این حقیقت انکار ناپذیر باشد که استقلال وجودی ندارد، محتاج خداست، و در حال بازگشت به سوی اوست. و لذا نزول وحی الهی به انسان ضروری می‌باشد تا راه درست یا «صراط مستقیم» به انسان نشان داده شود و عواملی نیز که می‌توانند سعادت و رستگاری وی را به خطر بیندازند به وی یادآوری شوند. والسلام.

منابع و ماخذ

۱. قرآن کریم .
۲. آمدی ، عبدالواحد، غررالحکم و درر الکلم ، ترجمه محمدعلی انصاری، چاپ افست، تهران ، بی تا .
۳. ابن‌سینا، حسین‌ابن عبدالله، «قصیده عینیه» در اسرارالحکم ، تألیف ملاهادی سبزواری، چاپ اسلامیة ، تهران ، ۱۳۵۱.
۴. اتولوجیا ، ترجمه ابن ناعمه حمصی، با تعلیقات قاضی سعیدقمی، انجمن فلسفه ایران، تهران، ۱۳۵۶.
۵. افلوطین (فلوطين)، دوره آثار، ترجمه محمدحسین لطفی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.
۶. دایر، وین. درمان با عرفان ، ترجمه فارسی جمال هاشمی، شرکت سهامی انتشار، چاپ هفتم، تهران .
۷. سبزواری ، ملاهادی، اسرارالحکم، با مقدمه و حواشی میرزا ابوالحسن شعرانی، چاپ اسلامیة ، تهران ، ۱۳۵۱.
۸. سجادی ، سید جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۲.
۹. سعدی شیرازی ، شیخ مصباح‌الدین عبدالله، بوستان ، نشریه شماره ۴۶، از انتشارات کمیسیون ملی

یونسکو در ایران، ۱۳۶۳.

۱۰. صدرالدین، محمدبن ابراهیم معروف به ملاصدرای شیرازی، عرشیه، تصحیح متن و ترجمه غلامحسین آهنی، انتشارات مولی، تهران، .

۱۱. طباطبائی، سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان، جلدهای ۲۹ و ۳۲، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، کانون انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۵۷.

۱۲. طباطبائی، سیدمحمدحسین، ثبیه در اسلام، از انتشارات بنیاد عملی و فکری علامه طباطبائی، قم، ۱۳۶۰.

۱۳. نهج البلاغه، امام علی علیه السلام، ترجمه اسدالله میشری، بخش دوم و سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.

14. Nasr, S. Hossein, *Ideals and Realities of Islam*, George Allen & Unwin Ltd., London, 1975.

15. Yusuf Ali, A. (translator), *The Holy Qur'an: Text, Translation & Commentary*, Sh. Muhammad Ashraf, Lahore, 1977.

بررسی واژه‌های عمومی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی

مجتبی منشی زاده*

بابک شریف

چکیده:

با گذشت نزدیک به هفت دهه از تأسیس نخستین فرهنگستان در ایران، تاکنون بررسی جامعی درباره واژه‌های مصوب فرهنگستانهای متولی امر واژه‌گزینی در گذشته و حال صورت نگرفته و لذا هنوز بسیاری از مسائل نظری و مشکلات عملی این کار به درستی طرح نگردیده است.

هدف این تحقیق نقد علمی اصول و ضوابط واژه‌گزینی فرهنگستان سوم (فرهنگستان زبان و ادب فارسی) و بررسی دقیق موانع پذیرش واژه‌های عمومی مصوب آن است. روش اتخاذ شده در این پژوهش دارای دو ویژگی است: همزمانی و درون‌زبانی. منظور از همزمانی این است که زبان فارسی نه در گذر زمان بلکه در شکل امروزی آن در نظر گرفته شده است و مراد از درون‌زبانی این است که در بررسی واژه‌های مصوب، عموماً به ساختار واژه‌ها و نیز روابط معنایی واحدهای زبان نسبت به یکدیگر در درون نظام زبان توجه شده و عوامل برون‌زبانی یعنی موانع و محدودیتهای مختلف اجتماعی و روانی دخیل در پذیرش یا عدم پذیرش نواژه‌ها کمتر مطرح شده است.

در این تحقیق ابتدا اصول و ضوابط واژه‌گزینی فرهنگستان مورد تحلیل قرار گرفته و اصولی تکمیلی جهت رفع کاستیهای این ضوابط پیشنهاد شده‌است. سپس کلیه واژه‌های عمومی مصوب فرهنگستان از دیدگاه دستوری، معنایی و کاربردشناختی و با توجه به اصول و معیارهای مذکور بررسی و نقد شده است.

کلیدواژه‌ها: واژه‌گزینی، واژه‌سازی، فرهنگستان، ساختار واژه

مقدمه:

در سالهای اخیر تحقیقات ارزشمندی در باب واژه‌سازی و واژه‌گزینی و مباحث مرتبط با این دو مقوله منتشر شده است. با این حال با گذشت نزدیک به هفت دهه از تأسیس نخستین فرهنگستان در ایران،

تاکنون بررسی جامعی دربارهٔ واژه‌های مصوب هیچ یک از سه فرهنگستان متولی امر واژه‌گزینی در گذشته و حال صورت نگرفته و لذا هنوز بسیاری از مسائل نظری و مشکلات عملی این کار بدرستی طرح نگردیده است.

هدف این تحقیق نقد علمی اصول و ضوابط واژه‌گزینی فرهنگستان سوم (فرهنگستان زبان و ادب فارسی) و بررسی دقیق موانع پذیرش واژه‌های عمومی مصوب آن است. این واژه‌ها در دو جزوه (که از این پس آنها را جزوه‌های ۱ و ۲ می‌نامیم) در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ منتشر شد. روشی که در این پژوهش اختیار کرده‌ایم دارای دو ویژگی است: همزمانی (synchronic) و درون‌زبانی (intralingual). منظور از همزمانی این است که زبان فارسی را نه در گذر زمان بلکه در شکل امروزی آن بررسی می‌کنیم، و مراد از درون‌زبانی این است که در بررسی واژه‌های مصوب، عموماً به ساختار واژه‌ها و نیز روابط معنایی واحدهای زبان نسبت به یکدیگر در درون نظام زبان پرداخته‌ایم و عوامل برون‌زبانی یعنی موانع و محدودیتهای مختلف اجتماعی و روانی دخیل در پذیرش یا عدم پذیرش نو واژه‌ها را کمتر مطرح نموده‌ایم.

بخش نخست این مقاله به نقد و بررسی اصول و ضوابط واژه‌گزینی فرهنگستان و ارائهٔ اصولی تکمیلی جهت رفع کاستیهای این ضوابط اختصاص دارد. در بخش دوم، به‌عنوان نمونه تعدادی از واژه‌های عمومی مصوب فرهنگستان با توجه به اصول و معیارهای مشروحه در بخش نخست مورد تحلیل قرار گرفته و در پایان، نتیجهٔ بررسی کلیهٔ واژه‌های مصوب عمومی با اعداد و ارقام ارائه گردیده است.

(۱) بررسی اصول و ضوابط واژه‌گزینی

به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، در رویارویی با هجوم مفاهیم جدید بیگانه به زبان فارسی، واژه‌گزینی را باید نوعی فناوری یا صنعت تلقی نمود و بدیهی است که در این صورت تمامی مؤلفه‌ها و عناصر مقوم فناوری اعم از دانش‌ها، بینش‌ها، فرایندها و روشها، مهارت‌ها، ابزارها و مدیریت لازم برای تولید باید اندیشیده، تعریف و برنامه‌ریزی شود [۱]. به نظر می‌رسد یکی از نخستین گامها - اگر نگوئیم

نخستین گام - در این راه تعریف و تدوین استانداردهایی برای واژه‌گزینی است. این استانداردها در دنیا فراوان است و در برخی کشورها چند صد استاندارد برای واژه سازی تهیه شده است [۲]. تنها استاندارد فرهنگستان زبان و ادب فارسی در این زمینه منتشر نموده است، اصول نه‌گانه‌ای است که تحت عنوان «اصول و ضوابط واژه‌گزینی» در مقدمه جزوه ۱ و نیز ابتدای جزوه ۲ آمده است. پس از گذشت مدتی از انتشار دو جزوه یاد شده، این اصول همراه با شرح و توضیحات در دفتری جداگانه نیز به طبع رسید (که از این پس از آن با عنوان «جزوه اصول» یاد می‌کنیم).

ادعای نگارنده در این بخش این است که:

یک) برخی از اصول نه‌گانه واژه‌گزینی به لحاظ علمی نادرست یا نارسا و یا به لحاظ عملی ناکارآمد یا ناقص‌اند.

دو) برای پذیرش واژه‌های مصوب از سوی اهل زبان، اصول و معیارهایی دیگر نیز باید رعایت گردد. در این مقاله می‌کوشیم تا از رهگذر نقد و بررسی «اصول و ضوابط واژه‌گزینی» به اثبات مدعای فوق بپردازیم. روش کار بدین صورت است که پس از ذکر هر اصل و شرح نارساییهای احتمالی آن، ضوابطی را جهت اصلاح آن کاستیها پیشنهاد می‌کنیم. این ضوابط را «اصول تکمیلی» نامیده‌ایم.

۱-۱) ملاحظات کلی

۱-۱-۱) نخستین نکته‌ای که در جزوه اصول جلب نظر می‌کند وجود مفاهیم و کلیدواژه‌هایی است که هیچ تعریفی از آنها نشده است. در حین بررسی اصول به برخی از مفاهیم تعریف نشده اشاره خواهیم کرد، اما در اینجا لازم است به مفهوم بسیار مهم و اساسی «واژه» و تبعات تعریف تشدن آن در واژه‌های مصوب بپردازیم.

می‌دانیم که واژه واجد ویژگی‌هایی آوایی، صرفی و نحوی است که آن را با دیگر واحدهای زبانی، بویژه «گروه نحوی» متفاوت می‌سازد، از جمله اینکه اعمال فرایندهای ساختواری (اعم از تصریفی یا اشتقاقی) بر روی گروه نحوی امکان پذیر نیست و لذا چنین معادلهایی نمی‌توانند مثل واژه عمل کنند.

در واژه‌گزینی در بسیاری از موارد باید در مقابل خوشه‌ای از واژه‌های بیگانه هم خانواده معادل برگزید که بتوان از آن برای همه اجزای آن خوشه معادل ساخت. حال آنکه گروههای نحوی چنین قابلیت ندارند و به‌طور کلی چنان‌که در جزوه اصول نیز بدرستی اشاره شده است، اصولاً استفاده از ترکیبات اضافی یا وصفی و عطفی در مقابل یک واژه در بسیاری از موارد مشکل‌آفرین است [۳] و لذا معادل انتخابی برای واژه بیگانه باید در وهله نخست واژه باشد نه گروه نحوی.

از سوی دیگر، تعریف واحد زبانی واژگانی در مرحله انتخاب الفاظ بیگانه برای معادل‌گزینی نیز اهمیت بسیار دارد. چنانکه می‌دانیم، زایایی نحوی این امکان را به ما می‌دهد تا با ترکیب نحوی تعداد قلیلی واژه، تعداد کثیری عبارت جدید تولید کنیم. بعلاوه، گروه‌های نحوی معمولاً بسیار شفاف‌اند یعنی معنای آنها حاصل جمع معانی اجزای تشکیل دهنده آنها یعنی واژه‌هاست، حال آنکه بسیاری از واژه‌ها واجد این ویژگی نیستند. بدین ترتیب، اگر به‌جای گروه‌های نحوی، تنها واژه‌ها را به عنوان واحدهای زبانی بیگانه جهت واژه‌گزینی انتخاب کنیم، هم حجم کار را چندین برابر کاسته‌ایم و هم در واقع برای تمام یا بیشتر گروههای نحوی شامل این واژه‌ها نیز معادل‌یابی کرده‌ایم. اما تعریف نشدن مفهوم «واژه» در فرهنگستان، سبب شده است که در بین الفاظ بیگانه معادل‌گزینی شده و بیشتر و مهمتر از آن، در بین معادل‌های وضع شده، تعدادی گروه نحوی به چشم بخورد.

ماحصل مطالب فوق را بصورت اصل تکمیلی زیر خلاصه می‌کنیم:

اصل تکمیلی ۱- لفظی که برای آن واژه‌گزینی می‌شود و نیز لفظ فارسی معادل آن باید «واژه»

باشد نه گروه نحوی.

۱-۱-۲) فرهنگستان، لغات بیگانه راه یافته به زبان فارسی را به دو دسته عمومی و تخصصی تقسیم کرده، اما در جزوه اصول هیچ تفاوتی بین این دو دسته واژه قائل نشده است. حال آنکه هر یک از این دو، مخاطبان متفاوتی دارد. واژه‌های عمومی را عموم مردم و واژه‌های تخصصی را اهل علم و تحصیلکردگان و دانشگاهیان به‌کار می‌برند. از آنجا که گویشوران عام در مقابل پذیرش نوواژه‌ها مقاومت بیشتری از خود نشان می‌دهند، همه امکاناتی که در واژه‌گزینی عالمانه و تخصصی در اختیار ماست در

واژه‌گزینی عمومی به کار نمی‌آید. بنابراین لازم است که از همان ابتدا حدود اختیارات و امکانات واژه‌گزین در هر یک از این دو حوزه از یکدیگر تفکیک گردد.

۲-۱) نقد و بررسی اصول و ضوابط واژه‌گزینی

اصل ۱- در انتخاب معادل فارسی برای واژه‌ها و اصطلاحات بیگانه، واژه فارسی باید حتی‌الامکان به «زبان فارسی معیار امروز» یعنی زبان متداول میان تحصیل کردگان و اهل علم و ادب، و زبان سخنرانیها و نوشته‌ها نزدیک باشد.

در این اصل «زبان متداول میان تحصیل کردگان و اهل علم و ادب» گونه زبانی معیار برای واژه‌گزینی معرفی شده است. اما چنانکه قبلاً گفتیم این گونه زبانی برای واژه‌گزینی عمومی مناسب نیست. نوواژه‌ای که برای گونه عالمانه یا ادبی تناسب دارد اگر قرار باشد در موقعیتهای عادی (یعنی محیط کاربردی واژه‌های عمومی) به کار رود، تداول پیدا نمی‌کند [۴]. به همین دلیل گونه مناسب برای واژه‌گزینی عمومی از نظر ما گونه عادی یا خنثای زبان فارسی امروز است.

نکته دیگر در همین خصوص، لزوم وحدت عناصر سازنده نوواژه‌ها از نظر گونه زبانی است. اگر عناصر نوواژه‌ای از گونه‌های مختلف (مثلاً یکی از گونه عالمانه و دیگری متعلق به گونه محاوره‌ای) بعید است در میان اهل زبان پذیرفته شود [۵].

نکات فوق را در اصل تکمیلی زیر خلاصه می‌کنیم:

اصل تکمیلی ۲- همه اجزای نو واژه عمومی باید متعلق به یک گونه کاربردی زبان و آنهم گونه عمومی یا خنثای فارسی امروز باشد.

اصل ۲- در واژه‌گزینی باید قواعد دستور زبان فصیح و متداول امروز مراعات شود.

۱. در این اصل از «دستور زبان فصیح» سخن به میان آمده که نه تعریفی از آن در جزوه اصول آمده و نه - بنا به اصل تکمیلی ۲- برای واژه‌گزینی عمومی مناسب است.

۲. همان گونه که در جزوه اصول نیز در شرح این اصل آمده، بیشتر اشتباهات واژه‌سازی خصلت دستوری - معنایی دارند و نه صرفاً دستوری. اما متأسفانه هیچ یک از این دو جنبه چنانکه باید تشریح و در نتیجه رعایت نگردیده است.

در بررسی این اصل و برخی از اصول بعدی می‌کوشیم وجوه مختلف این دو مقوله (دستور و معنا) را بیان نموده و نقش هر یک را در واژه‌گزینی نشان دهیم.

۲. ۱. ۲. اجتناب از خطاهای ساختوازی در واژه‌گزینی مستلزم درکی وسیع و دقیق از این مقوله است. اما توضیحات مندرج در جزوه اصول چنانکه در پی خواهد آمد حاکی از فقدان چنین وسعت و دقتی است. ۲. ۱. ۱. نخست باید توجه داشت که رعایت قواعد ساختوازی تنها یکی از شروط لازم در واژه‌گزینی است و نباید با نادیده گرفتن سایر اصول همراه باشد. اصولاً توجه همزمان به همه اصول واژه‌گزینی، خود یکی از ضوابط واژه‌گزینی است [۶].

۲. ۱. ۲. در مورد واژه‌های مشتق و مرکب، علاوه بر توصیف ساختاری (روساخت)، مطالعه زیرساخت‌های احیاناً متعدد هر یک از روساخت‌ها نیز اهمیت دارد و چه بسا در اختیار عناصر ترکیبی محدودیت‌هایی را القا کند [۷]. بنابراین به هنگام واژه‌سازی بر اساس الگوهای ساختوازی موجود باید محدوده ژرف‌ساخت‌های ممکن را برای هر الگو شناخت و در همان محدوده عمل کرد تا حاصل کار برای اهل زبان پذیرفتنی باشد.

۲. ۱. ۳. به غیر از قواعد دستوری که ترکیب عناصر زبان از آن تبعیت می‌کند، قوانین یا محدودیت‌های دیگری نیز وجود دارد که فرد در جریان دوره طولانی فراگیری زبان مادری خود با آن آشنا می‌شود و نسبت به آن دانشی ناخودآگاه یا شَم پیدا می‌کند، به طوری که می‌تواند آن قوانین را بدرستی به‌کارگیرد و ترکیبات نادرست را تشخیص دهد [۸]. این قواعد که مبتنی بر نوعی رابطه ساختی میان عناصر زبان و آمیزه‌ای از صرف، نحو و معنی است باهم‌آیی (collocation) نام دارد. [۹].

در این تحقیق، باهم‌آیی به‌لحاظ صرفی محصول فرایند ترکیبی واژه‌سازی تلقی می‌شود که طی آن نقش نحوی واژه نیز مورد نظر قرار می‌گیرد و از نظر معنایی، معنای اجزای ترکیب در محدودیت همنشینی تکواژها و بهنجار بودن ترکیبات و اشتقاقیات تعیین کننده است. [۱۰].

۴-۱-۲- اگر واژه مصوب با روش‌های معمول واژه‌سازی زبان هماهنگی نداشته باشد با پذیرش کند و تدریجی از سوی گویشوران زبان مواجه می‌شود. [۱۱]. ایجاد واژه‌های جدید بر اساس صورتهای موجود و نمونه‌های متداول در زبان را در این تحقیق اصل تقدم قیاس یا سنت (tradition) نامیده‌ایم. با رعایت این اصل می‌توان از ساختن معادل‌هایی نظیر «سرپایان» (نام رده‌ای جانوری) در برابر gastropoda که طبق الگوی واژه خارجی و نه با قیاس از روی نمونه‌های متداول در فارسی با معنی مشابه درست شده‌اند جلوگیری نمود [۱۲].

۲. برای اینکه نوواژه با واژه بیگانه متناظر خود معادل باشد رعایت قواعد ساختواری شرط لازم هست ولی کافی نیست. زمانی می‌توان گفت این دو به لحاظ دستوری با هم معادل‌اند که بتوان در جمله‌ها یکی را به جای دیگری نشانند بدون اینکه در ساخت نحوی جمله تغییری حاصل شود. بنابراین یک اصل مهم دیگر، یکسان بودن مقوله دستوری نوواژه و واژه بیگانه است. این اصل هر چند بدیهی می‌نماید در برخی از نو واژه‌های مصوب رعایت نشده است.

نکات فوق شامل جنبه‌های دستوری واژه‌گزینی و نیز وجوه معنایی مرتبط با مقوله دستور بود. این نکات را در دو اصل تکمیلی ۳ و ۴ می‌آوریم و سایر جنبه‌های معنایی مربوط به واژه‌گزینی را به بررسی اصول بعدی موکول می‌کنیم:

اصل تکمیلی ۳ - برای ساخت هر نوواژه باید سنت واژه‌سازی همان گونه واژه در اولویت قرار گیرد. اصل تکمیلی ۴- واژه بیگانه و نو واژه معادل آن حتی الامکان باید از یک مقوله دستوری باشند.

* * *

اصل ۳ - در واژه‌گزینی باید قواعد آوایی زبان فارسی رعایت گردد و از اختیار واژه‌های ناخوش آهنگ و دارای تنافر پرهیز شود و واژه فارسی برگزیده، حتی الامکان از معادل بیگانه آن کوتاه‌تر باشد.

درباره اصل فوق به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که لازمه رعایت تام و تمام این اصل، تدوین قواعد آوایی زبان فارسی بویژه محدودیتهای همنشینی همخوانها در مرز بین دو هجاست که بیشترین

کاربرد را در واژه سازی دارد. تنها در صورت توصیف دقیق این محدودیتهاست که می توان با قاطعیت علمی حکم به خوش آهنگی یا ناخوش آهنگی واژه های داد.

اصل ۴- در انتخاب معادل، واژه هایی که تصریف پذیر و اشتقاق پذیر باشند و امکان ساخت اسم و صفت و فعل از آنها وجود داشته باشد مرجح اند.

با توجه به مطالبی که در بخش ۱،۲ ذکر شد، باید گفت اصل ۴ راهکاری است برای رسیدن به هدفی دیگر که همانا ساختن خوشه واژگانی هم ریشه در برابر خوشه واژگانی بیگانه است. زیرا اگر معادلهای فارسی خوشه واژگانی بیگانه دارای جزء مشترکی نباشند ارتباط معنایی آنها به علت تفاوت در صورت آنها تا حد زیادی از نظر دور می ماند [۱۳]. بنابراین برای جلوگیری از این اختلال در واژه گزینی اصل تکمیلی زیر را پیشنهاد می کنیم:

اصل تکمیلی ۵ - نو واژه های معادل هر خوشه واژگانی باید هم ریشه یا هم پایه باشند.

* * *

اصل ۵ - در گزینش معادل ها باید سلسله مراتبی به ترتیب زیر ملاک قرار گیرد:

۵ - ۱ واژه های فارسی متداول و مانوس که از دیرباز در زبان فارسی وجود داشته است.

۵ - ۲ ترکیب های نوساخته، بر طبق شیوه های واژه سازی زبان فارسی، با استفاده از واژه های

فارسی.

۵ - ۳ واژه های عربی مصطلح و متداول و مانوس در زبان فارسی

۵ - ۴ ترکیب های نوساخته، بر طبق شیوه های واژه سازی زبان فارسی، با استفاده از واژه های عربی

متداول در زبان فارسی

۵ - ۵ واژه های برگرفته از گونه های زبان فارسی و گویش های ایرانی کنونی

۵ - ۶ واژه های برگرفته از زبان های ایرانی میانه و باستان

ایرادهای وارد بر این اصل هم ناظر به خود بندهای شش گانه آن است و هم ترتیب آنها.

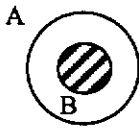
الف) تفکیک بند ۵- ۱ از ۵- ۳ و نیز ۵- ۲ از ۵- ۴ هیچ توجیهی ندارد و صحیح نیست. زیرا آن دسته از واحدهای زبانی عربی که در این اصل از آنها تحت عنوان «واژه‌های عربی مصطلح و متداول و مأنوس» یاد شده است، چه بخواهیم و چه نخواهیم امروز جزو واژگان زبان فارسی‌اند و تفکیک عناصر واژگانی یک زبان صرفاً بر اساس ریشه و تبار آنها هیچگونه مبنای علمی ندارد، چه جای آنکه یک دسته را بر دیگری ترجیح هم بدهیم. لذا پیشنهاد می‌کنیم بند ۵- ۱ این اصل با ۵- ۳ و نیز بند ۵- ۲ با ۵- ۴ ادغام گردد.

ب) اصل ۸ واژه‌گزینی وجود برخی از واژه‌های فرنگی (از جمله پست، تلگراف، رادیو، فوتبال، فیزیک، تاکسی و میکروب) را در فارسی به رسمیت شناخته و معادل‌یابی برای این واژه‌ها را ضروری ندانسته است. اما فرهنگستان در سلسله مراتب ذکر شده در اصل ۵ هیچ جایگاهی را به این گونه واژه‌ها و اشتقاقیات آنها (مانند پستخانه، تلگرافچی، رادیوساز، فوتبال‌دوست، فیزیک دان، تاکسی‌ران و میکروب‌شناسی) اختصاص نداده و بدین ترتیب راه ساخت چنین واژه‌هایی را بر واژه‌گزین بسته است. بنابراین لازم است این سلسله مراتب به نحوی اصلاح شود که واژه‌های متداول در زبان فارسی صرفنظر از تبار آنها مبنای کار واژه‌سازی قرار گیرد.

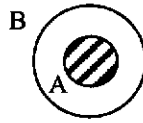
ج) بندها ۵- ۵ و ۵- ۶ از این اصل با توجه به آنچه در نقد اصل ۱ گفتیم، برای واژه‌گزینی عمومی مناسبی ندارد و باید از این اصل جدا گردد. خوشبختانه جزوه اصول نیز در شرح این اصل به این نکته اشعار دارد که «[باید] استفاده از منابع بندهای ۵- ۵ و ۵- ۶ را به موارد معدود و بسیار تخصصی محدود کنیم». [۱۴] با اینحال عناصر متعلق به این دو گونه زبانی در برخی از واژه‌های عمومی مصوب دیده می‌شود.

د) این اصل دو روش واژه‌گزینی یعنی بسط معنایی و واژه‌سازی را به رسمیت شناخته، ولی در عین حال اولویت را به روش بسط معنایی داده است. بر این روش ایرادهایی دارد است که در ذیل بدان می‌پردازیم:

اگر واژه بیگانه را A و معادل آن را B بنامیم، در روش بسط معنایی، حوزه معنایی B تماماً در درون حوزه معنایی A قرار می‌گیرد (شکل ۱) مانند «تفنی» در برابر «فانتزی». بدین ترتیب بین این دو حوزه معنایی رابطه شمول معنایی (hyponymy) یا عموم و خصوص مطلق قرار می‌گیرد. این رابطه حالت دیگری هم دارد که عبارت است از تخصیص معنایی که در این حالت حوزه A تحت شمول کامل حوزه B قرار می‌گیرد (شکل ۲) مانند «تشانه» در برابر «آرم».



(۲)



(۱)

در حالت اول (بسط معنایی) با دادن مفاهیم نو به واژه‌های متداول فارسی - که از پیش دارای مفاهیم اصلی و فرعی خاص خود هستند - بار معنایی واژه‌های معمول را سنگین می‌کنیم و اگر بار معنایی واژه‌ای از حد متعارف بیشتر شود ممکن است چنان دقت و ظرافت معنایی خود را از دست بدهد که به درد هیچ کار جدی نخورد [۱۵].

در حالت دوم (تخصیص معنایی) نیز از آنجا که واژه A دارای مفهومی تعریف شده و با مرزهای مشخص است، نمی‌توان و نباید این مفهوم دقیق و روشن را با مفاهیم حقیقی و مجازی واژه‌های متداول که در گفتگوی روزمره به کار می‌رود درآمیخت و همه آنها را در قالب واژه متداول B ریخت [۱۶]. این کار دست کم با این خطر همراه است که مخاطب از آن واژه متداول، مفاهیم غیر اصطلاحی آن را اراده نماید و این به نوبه خود موجب بروز آشفتگیهای بسیار در کار تفهیم و تفاهم شود [۱۷]. بعنوان مثال جایگزینی کلمه «بررسی» بجای «سانسور» در عبارت «فیلم بدون سانسور» معنای عبارت را کاملاً مبهم می‌سازد. با توجه به توضیحات فوق شیوه بسط یا تخصیص معنایی را برای واژه‌سازی خودآگاه و رسمی نمی‌توان تجویز کرد. البته مواردی نیز وجود دارد که استفاده از این دو روش بلا اشکال است، اما به هر روی با عنایت به موارد ذکر شده جایگاه این روش در سلسله مراتب اصل ۵ باید پس از واژه‌سازی (به معنی اخص آن یعنی ترکیب و اشتقاق) قرار گیرد.

پیش از آنکه بررسی این اصل را به پایان ببریم لازم می‌دانیم عامل معنایی دیگری را که در واژه‌گزینی نقش مهمی ایفا می‌کند معرفی و اهمیت آن را باز نماییم. اگر واژه بیگانه نسبت به معادل خود و یا بالعکس دارای یک یا چند مولفه معنایی بیشتر، یعنی نسبت به آن نشاندار (marked) باشد، این دو واژه نمی‌توانند با هم معادل باشند. چرا که عدم انتقال یک یا چند مولفه معنایی از واژه بیگانه به معادل فارسی و یا بالعکس، وجود مؤلفه‌های معنایی اضافی در معادل فارسی، مانع درک مفهوم واژه و باعث مخدوش شدن ارتباط و یا ایجاد دلالت چندگانه و ابهام می‌گردد. به عنوان مثال واژه «اسکورت» دارای مؤلفه معنایی «محافظت» است که آن را نسبت به معادل خود یعنی «همروان» که فاقد این مؤلفه معنایی است نشاندار می‌سازد و لذا نمی‌تواند با آن معادل باشد. بنابراین در واژه‌گزینی باید دقت نمود که نو واژه برگزیده یا برساخته نسبت به واژه بیگانه نشاندار باشد و نه بی‌نشان (unmarked)، زیرا نشاننداری (markedness) مفاهیم واژه‌ها نسبت به یکدیگر به معنی وجود نوعی تقابل بین آنهاست و لذا باید از بروز این تقابل در واژه‌گزینی پرهیز کرد.

بررسی این اصل را با پیشنهاد اصل تکمیلی زیر به پایان می‌بریم:

اصل تکمیلی ۶ - میان حوزه معنایی نو واژه با بیگانه متناظر با آن نباید نسبت عموم و خصوص مطلق یا شمول معنایی برقرار باشد.

اصل ۶ - در گزینش معادل، واژه‌ای که معنی آن زودیاب و روشن باشد بر واژه‌های که معنی دیریاب و ناآشکار دارد مرجح است.

این اصل به مقوله بسیار مهم معنا در واژه‌سازی می‌پردازد. در واژه‌های بسیط، زودیابی معنا تقریباً مترادف است با متداول یا مانوس یا آشنا بودن واژه برای اهل زبان. اما در واژه‌های غیر بسیط، این مفهوم (زودیابی) ما را به مقوله پر اهمیت شفافیت و تیرگی معنایی در واژگان زبان می‌کشاند که نیاز به تبیین و تشریح دقیقتر از آنچه در جزوه اصول آمده است، دارد.

واژه‌سازی (در مقایسه با سایر روشهای واژه‌گزینی یعنی وام‌گیری، بسط معنایی و ترکیب نحوی) روشی است که صرفه‌جویی در هر دو محور زبان یعنی محور هم‌نشینی و جانشینی را امکان‌پذیر می‌کند

چرا که نه مانند وام‌گیری و بسط معنایی، واژه‌های تیره وارد زبان می‌کند و بار جدیدی بر حافظه گویشور می‌افزاید و نه مانند ترکیب نحوی، باعث طولانی‌شدن جمله می‌گردد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که فلسفه وجودی و مهمترین کارکرد دستگاه واژه‌سازی، ساختن واژه‌هایی با معنای پیش‌بینی‌پذیر است زیرا فقط در این صورت است که صرفه‌جویی در هر دو محور همیشینی و جانشینی حاصل می‌شود [۱۸] و اینجاست که نقش مهم شفافیت معنایی در واژه‌سازی آشکار می‌گردد، چرا که شفافیت، شرط لازم و کافی برای پیش‌بینی‌پذیری معنای نوواژه است و لذاست که امکان تداول یافتن نو واژه‌های شفاف بسیار بیشتر از نوواژه‌های تیره است [۱۹].

اما شفافیتی که به گمان ما باید در واژه‌گزینی رعایت شود هم ساختاری (structural) است و هم ارجاعی (referential) یعنی شفافیت معنایی کامل در نوواژه زمانی حاصل می‌گردد که اولاً از واژه ساخته شده معنای محصل و روشنی بدست آید (شرط تحقق شفافیت ساختاری) و ثانیاً این معنا دلالت داشته باشد بر مدلول واژه بیگانه معادل (شرط تحقق شفافیت ارجاعی). در بسیاری از مصوبات فرهنگستان این نکته مهم رعایت نگردیده است. به عنوان مثال سه واژه «نورافشان»، «نورافکن» و «تورتاب» که به ترتیب به عنوان معادل برای «لوستر»، «پروژکتور» و «آبازور» انتخاب شده‌اند، هر سه شفافیت ساختاری دارند، یعنی ساخت صرفی آنها معنای روشنی را افاده می‌کند، اما از این معنا نمی‌توان به مدلول آن واژه پی برد یعنی مثلاً نمی‌توان دانست که «نورافشان» معادل کدام یک از آن سه ابزار روشنایی است. در واقع هیچ یک از سه واژه مذکور شفافیت ارجاعی ندارند.

اصل ۷ - در واژه‌گزینی، به ویژه در علوم، برای هر لفظی که دارای یک معنی خاص باشد ترجیحاً فقط یک واژه برگزیده شود و از تعدد و تنوع واژه‌ها پرهیز شود.

تبصره: برای لفظ بیگانه‌ای که در علوم گوناگون تعاریف مختلف دارد گزینش چند واژه معادل، به مقتضای سنت و سابقه و عرف اهل علم در هر یک از حوزه‌ها، مجاز است.

درباره خود این اصل بحثی نداریم اما در خصوص تبصره آن ذکر نکاتی ضروری به نظر می‌رسد:

الف) علاوه بر واژه‌های علمی، واژه‌های بیگانه دیگری نیز وجود دارد که نه علمی‌اند و نه تخصصی، اما در زبان فارسی دارای معانی متعدد و کاملاً متفاوت‌اند. بدیهی است که در چنین مواردی انتخاب معادل‌های متفاوت برای این معانی مختلف ناگزیر و بلکه ضروری است و در غیر این صورت کار واژه‌گزین قطعاً ناقص خواهد بود. بنابراین تبصره مذکور را با اصل تکمیلی زیر اصلاح می‌کنیم:

اصل تکمیلی ۷ - در واژه‌گزینی باید تمام معانی متداول واژه بیگانه در نظر گرفته شود و نه تنها یکی از معانی آن.

ب) به‌جز واژه‌هایی که در بند الف ذکر آن رفت، واژه‌های بیگانه و غیر تخصصی بسیاری نیز در زبان فارسی وجود دارد که دارای معادل‌های متداول و متعددی تنها در یک حوزه معنایی می‌باشند. در چنین مواردی اگر واژه‌گزین به نیت تثبیت و یکسان‌سازی دست به انتخاب یکی از معادلها و حذف بقیه بزند قطعاً مرتکب خطا شده، چرا که این صورتهای مترادف غالباً برای مقاصد سبکی و جلوگیری از تکرارهای مملّ مفید فایده‌اند [۲۰]؛ و اگر هم تمامی معادلها را تصویب کند در واقع تحصیل حاصل کرده است. به عنوان مثال می‌توان واژه «اتویوگرافی» را ذکر کرد که در جزوه ۱ برای آن هفت معادل مترادف و مصوب ذکر شده است. به اعتقاد نگارنده این گونه واژه‌ها را باید از دستور کار واژه‌گزینی خارج و به فرهنگهای عمومی دو زبانه واگذار نمود.

اصل ۸ - یافتن معادل برای آن دسته از واژه‌های بیگانه که جنبه جهانی و بین‌المللی یافته‌اند ضروری نیست.

به عقیده ما واژه‌های بیگانه‌ای که نیاز به واژه‌گزینی ندارند محدود به دو گروه مذکور در این اصل و توضیحات آن نمی‌شود. در این بخش می‌کوشیم انواع دیگری از چنین واژه‌های را معرفی کنیم:

۱. برای این که واژه‌ای ساخته شود دست کم باید دو شرط وجود داشته باشد: نیاز و نام‌پذیری. کلمه‌ای ساخته نمی‌شود مگر آنکه پدیده یا عمل یا کیفیتی وجود داشته باشد که نیاز باشد کلمه‌ای بر آن دلالت کند. علاوه بر این آن پدیده باید نام‌پذیر باشد یعنی چنان باشد که بتوان برای آن واژه‌ای اختیار کرد [۲۱]. به مقوله نام‌پذیری بعداً نیز خواهیم پرداخت اما نکته‌ای که در اینجا قصد بیان آن را داریم این

است که هر گاه به هر روشی نوواژه‌های برای پدیده یا مفهومی ساخته شود که پیش از آن کلمه متداولی برای آن وجود داشته باشد، در چنین شرایطی تغییر واژه متداول بسیار دشوار است و آن نو واژه بعید است بتواند در میان اهل زبان تداول یابد چرا که در این حالت یکی از شرایط واژه‌سازی یعنی نیاز وجود ندارد [۲۲]. بنابراین باید تا می‌توان واژه متداول را پذیرفت مگر آن که واژه متداول با ضابطه‌های دیگر همسازی و هماهنگی نداشته باشد.

۲. پس از اجتماعی شدن یک نشانه زبانی یعنی وقتی که دال به مدلول مشخصی پیوند خورد و بخشی از نظام زبان را به خود اختصاص داد نوعی جبر بر کاربرد این نشانه زبانی سایه می‌افکند. به عبارت ساده‌تر، سخنگویان زبان پس از برقرار شدن ارتباط میان یک دال و مدلول آن، خود را موظف می‌بینند که برای ایجاد ارتباط و اشاره به آن مدلول از همان دال انتخاب شده استفاده کنند [۲۳]. بنابراین در چنین شرایطی واژه‌های که استعمال آن مفهومی را در ذهن شونده بر می‌انگیزد، واژه‌های معنی‌دار است و آن که نتواند چنین مفهومی را بر انگیزد بی‌معنی است [۲۴]. بدین ترتیب واژه‌هایی مانند شامپو، کیک، لامپ، کتلت، آمپول، بمب، تانک، آدامس، کلاس، بلیت، تابلو، ساک، کت، پالتو، ماشین، هتل، دوش، کولر، کارت، کاپشن، کمد، مانتو، سینما و بسیاری دیگر را که به جرأت می‌توان گفت همه فارسی‌زبانان معنی آنها را می‌دانند و در گفتار خود به کار می‌برند، بدشواری می‌توان واژه‌های بیگانه دانست، چرا که این واژه‌ها آنچنان در جامعه زبانی نهادینه شده‌اند که هیچ واژه دیگری نمی‌تواند مدلول آنها را در ذهن اهل زبان بر انگیزد. فرهنگستان - بدرستی - برای هیچ یک از واژه‌هایی که نام بردیم معادل گزینی را ضروری ندانسته است. اما با اینحال در بین واژه‌های عمومی بیگانه جزوه‌های ۱ و ۲ واژه‌های کاملاً جا افتاده‌ای - از همان گونه که بر شمردیم - دیده می‌شود که از آن جمله می‌توان به واژه‌های سیفون، کپسول، بلوار، کابل، تراس، لوکس و آلبوم اشاره کرد.

۳. وقتی کلمه‌ای به زبانی راه یافت و به مرحله نهادینگی رسید، اهل زبان با آن کلمه مانند واژه‌های بومی برخورد می‌کنند تا جایی که با اعمال فرایندهای ساختواری روی آن واژه، به ساخت واژه‌های جدید می‌پردازند. در چنین شرایطی واژه دخیل در واژگان آن زبان جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند و خارج ساختن آن از نظام واژگانی بدون تغییر در جایگاه دیگر عناصر مسیر نیست [۲۵] و باعث می‌شود

که پاره‌ای از پیکر فرهنگی آسیب ببیند یا جدا گردد [۲۶]. بنابراین واژه‌های بیگانه‌تبار وارد شده در دستگاه ساختواژی فارسی را باید واژه فارسی دانست.

۴. وقتی اسم خاصی که طبق تعریف به طبقه تک عضوی دلالت می‌کند برای نامیدن طبقه‌ای با عضویت نامحدود به کار رود گفته می‌شود که آن اسم از مقوله خاص به عام برده شده است [۲۷]. بسیاری از واژه‌های بیگانه متداول در فارسی چنین حالتی دارند یعنی در اصل، نام خاص تجاری سازنده کالایی بخصوص بوده‌اند که به مرور زمان به اسم عام آن کالا (با هر نام تجاری دیگر) تبدیل شده‌اند مانند تایید، ژیلت، وایتکس، پلیکا و نایلکس. به گمان ما واژه‌گزینی برای این دسته از واژه‌ها نیز به دلایل زیر ضرورت ندارد:

الف) این فرایند یعنی تبدیل اسم خاص به عام، سیر طبیعی معانی واژگان زبان است و لذا معادل‌گزینی برای چنین واژه‌هایی به منزله نادیده گرفتن و انقطاع سیر تحول معنایی آنها در زبان است. ب) استفاده از واژه موجود در چنین مواردی اقتصادی‌ترین شیوه واژه‌گزینی است چرا که اگر واژه بر ساخته شفافیت کامل نداشته باشد (که بسیار محتمل است) امکان اشتباه و انحراف برای مخاطب بسیار است، در حالی که موجود بودن واژه‌های معین با مدلولی معین ما را از ساختن دوباره واژه برای آن بی‌نیاز می‌سازد.

ج) با فرض اینکه بتوان برای چنین واژه‌هایی، معادل‌هایی نسبتاً شفاف ساخت، باز هم احتمال تداول یافتن آنها اندک است چرا که واژه شفاف طبعاً غیر بسیط خواهد بود، حال آنکه واژه بیگانه متناظر آن تیره و بسیط و یک جزئی است و در شرایط یکسان، جامعه زبانی واژه یک جزئی را بیشتر می‌پسندد [۲۸].

ماحصل مطالب ذکر شده در نقد اصل ۸ را در سه اصل تکمیلی زیر خلاصه می‌کنیم:

اصل تکمیلی ۸ - واژه‌گزینی برای واژه‌های که معادل متداولی در زبان فارسی دارد ضرورتی ندارد.

اصل تکمیلی ۹ - اگر واژه بیگانه‌ای وارد دستگاه واژه‌سازی زبان فارسی شده باشد، واژه‌گزینی برای

آن ضرورت ندارد.

اصل تکمیلی ۱۰ - واژه‌گزینی برای نامهای تجاری بیگانه که تبدیل به اسم عام یا اسم جنس شده‌اند ضرورتی ندارد.

اصل ۹ - در موارد معدودی که گزینش واژه معادل در قالبهای موسوم زبان فارسی متداول میسر نباشد و ضرورت استفاده از روش‌های تازه احراز شود بر طبق رأی شورای فرهنگستان عمل خواهد شد.

در این اصل از ضرورت استفاده از روش‌های تازه واژه‌سازی در صورت میسر نبودن واژه‌گزینی در قالبهای مرسوم زبان فارسی سخن رفته است. اما هر دو شیوه‌ای که در شرح این اصل به عنوان نمونه ذکر شده، همچنان که در توضیحات جزوه اصول نیز آمده از قالبهای واژه‌سازی در زبان فارسی است نه روش‌های تازه. لذا شایسته است این اصل با آوردن نمونه‌های مناسبتری از شیوه‌های دیگر واژه‌سازی بهتر تبیین شود.

آنچه تا کنون در بیان اصول و ضوابط واژه‌گزینی و شرح و نقد آنها گفتیم تقریباً به تمامی مربوط و معطوف بود به ساخت و معنای خود واژه از آن حیث که واژه است. اما زبان مجموعه‌ای از واژه‌های کنار هم پیچیده نیست بلکه چفت‌وبست درون آنهاست که بافت کلام را می‌سازد [۲۹]. بنابراین پس از اینکه با رعایت تمامی اصول و ضوابط یاد شده، معادل فارسی برای مفهوم و واژه‌ای ساخته شد باید آن را در چند بافت در سطوح مختلف متن (مثلاً عبارت، بند، جمله، کلام) به کاربرد تا مشخص شود که آیا با سایر عناصر آن بافت‌ها و به طور کلی با ساختمان آن بافت‌ها تجانس آوایی، معنایی و دستوری دارد یا خیر [۳۰]. این نکته از آن روی حائز اهمیت است که بسیاری از نوآژه‌های ساخته شده به علت همین عدم تجانس و تناسب در بافت‌های مختلف نتوانسته‌اند رواج یابند. یعنی ممکن است نو واژه‌ای مستقلاً و خارج از بافت، جالب و بی‌عیب به نظر برسد اما در کاربرد عملی در سطح جمله و عبارت ایجاد مشکل نماید. برای مثال در واژه کالابریگ به عنوان «کوپن» ظاهراً نقصی مشاهده نمی‌شود ولی اگر آن را در بافت عبارتی مانند «کالای کوپنی» به جای کوپن بگذاریم عبارت «کالای کالابریگی» را خواهیم داشت که وجود حشو در آن کاملاً محسوس است. بنابراین به هنگام گزینش واژه‌ها باید به شاهدها که از روی

منابع کتبی یا شفاهی گوناگون انتخاب می‌شوند توجه کرد و دقت نمود که آیا واژه برگزیده در کاربردهای مختلف «خوش می‌نشیند» یا خیر. این اصل را بافت‌پذیری (contextualization) می‌نامیم و مطالب یاد شده را بصورت اصل تکمیلی زیر که آخرین آنهاست خلاصه می‌کنیم:

اصل تکمیلی ۱۱ - اصل بافت‌پذیری در مورد نوواژه‌ها حتماً باید رعایت گردد.

۲) بررسی چند نمونه از واژه‌های مصوب

در این بخش، برای نشان دادن نمونه‌هایی از مصادیق عدم رعایت معیارها و نکات ذکر شده در بخش قبل، به بررسی تعدادی از واژه‌های عمومی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی با نظر به اصول تکمیلی مذکور می‌پردازیم.

آپارتمان (appartement)

کاشانه

۱. واژه آپارتمان از واژه‌هایی است که وارد دستگاه واژه‌سازی زبان فارسی شده و واژه‌هایی همچون آپارتمانی، آپارتمان‌ساز، آپارتمان‌سازی، آپارتمان‌نشین، آپارتمان‌نشینی با آن ساخته شده است. لذا بنا به اصل ت (تکمیلی) ۸ نباید برای آن معادلی برگزید یا ساخت.
۲. واژه کاشانه به معنای عام یا مطلق «خانه» است و امروزه نیز به همین معنا به کار می‌رود. لذا نهادن آن در برابر آپارتمان از مقوله اطلاق عام بر خاص است. زیرا آپارتمان نوعی خاصی از خانه است و نه هر نوع خانه‌ای. این نوع واژه‌گزینی یعنی تحدید یا تضییق معنایی باعث کاهش شفافیت و ایجاد ابهام معنایی می‌گردد.
۳. واژه کاشانه متعلق به گونه کاربردی «رسمی» زبان است در حالی که «آپارتمان» از گونه خنثی است. لذا سازگاری گونه‌ای نیز بین این دو واژه برقرار نیست.

آشپزخانه اُپن (open kitchen)

آشپزخانه باز

جای آن داشت که فرهنگستان پیش از تصویب این معادل به این پرسش پاسخ دهد که: در شرایطی که هر کودک دبستانی می‌داند که open یعنی «باز»، چرا اهل زبان همان گونه که به امتحان open book می‌گویند «امتحان کتاب باز»، به جای «آشپزخانه اُپن» نمی‌گویند «آشپزخانه باز»؟ نکته‌ای که واژه‌گزین بدان بی‌توجه بوده است همانا اصل ت ۱۱ یعنی ضرورت کاربرد پذیری واژه در بافتهای مختلف و در نقشهای مختلف دستوری و معنایی است. توضیح اینکه واژه اُپن که در ترکیب وصفی آشپزخانه اُپن در نقش صفت ظاهر شده است در بافت دیگری نیز که متعلق به همین حوزه معنایی است به کار می‌رود و معنای آن «قسمتی از چنین آشپزخانه‌ای است که فاقد تمام یا بخشی از دیوار است». مثلاً می‌گوییم: «اُپن این آشپزخانه بلند یا کوتاه یا کوچک یا بزرگ است». چنان که ملاحظه می‌شود اُپن در این کاربرد اسم است. حال آیا می‌توان در این جمله نیز باز را جانشین اُپن کرد و گفت «باز این آشپزخانه بلند است»؟ اگر چنین جایگزینی‌ای امکان‌پذیر بود قطعاً اهل زبان قبل از تصویب فرهنگستان این کار را می‌کردند.

ارگانیزاسیون (organisation)

سازمان

اس. (الگوی ساختواژی): بن مضارع + پسوند - مان

پسوند - مان که در ردیف پسوندهای نازای زبان فارسی قرار دارد، در سالهای اخیر مجدداً فعال شده و واژه‌های جدیدی مانند گفتمان، چیدمان و پرسمان با آن ساخته شده است. سازمان نیز از واژه‌های مصوب فرهنگستان اول و در حال حاضر واژه‌ای کاملاً جا افتاده است. اما ارگانیزاسیون مشتقات دیگر نیز دارد که عبارتند از ارگان (به معنی نهاد و سازمان)، ارگانیک، ارگانیزم، ارگانیزه که فرهنگستان تنها برای واژه اخیر واژه‌گزینی کرده است. لذا اصل ت ۵ و الزامات آن در این مورد رعایت نشده است.

ضمناً ارگانیزاسیون علاوه بر معنای اسمی (سازمان) معنای مصدری نیز دارد و لذا واژه سازمان‌دهی نیز می‌بایست در کنار سازمان به عنوان معادل ذکر شود.

استامپ (estampe)

جوهر گین

اس: اسم معنی + پسوند - گین - ← اسم

از الگوی ساختواری فوق فقط و فقط صفت ساخته می‌شود. اما استامپ اسم است و لذا جوهر گین بنا به اصل ت ۴ نمی‌تواند معادل آن باشد.

نکته مهمتر آن که این الگوی ساختواری تنها از اسم معنی مشتق می‌شود مانند خشمگین، غمگین، شرمگین. حال آن که جوهر اسم ذات است و لذا این واژه خوش ساخت نیست.

اسکورت (کردن) (escorte)

همروی کردن

اس: پیشوند هم - + بن مضارع + ی (مصدری) + کردن - ← فعل مرکب

تا کنون مصدری با الگوی فوق در زبان فارسی ساخته نشده است. البته با سه جزء نخست آن حاصل مصدرهایی مانند همناواری، همنشینی و همخوانی را داریم که بالقوه می‌توان همکرد «کردن» یا «داشتن» به آنها افزود و فعل مرکب ساخت. اما پیشوند «هم -» در این ساخت معنای «با کسی یا چیزی» دارد و لذا هم این حاصل مصدرها و هم افعال مرکب حاصل از آنها افعال لازمی (به قرار زیر) اند که تنها متمم «بایی» می‌پذیرند:

همناواری = عمل نواختن با کسی

همنشینی = عمل نشستن با کسی

همخوانی = عمل یا حالت خواندن با کسی یا چیزی

بدین ترتیب فعل «همروی کردن» نیز تنها متمم بایی می‌گیرد یعنی می‌توانیم بگوییم «با کسی همروی کردن» و نه «کسی را» اما می‌دانیم که اسکورت کردن فعل متعدی است و فقط مفعول «رای» می‌پذیرد. بنابراین طبق اصل ت ۴ نمی‌توان همروی کردن را معادل آن قرار داد. به علاوه در واژه اسکورت مؤلفه معنایی «محافظت» وجود دارد که در «همروی» نیست و لذا واژه اخیر نسبت به معادل فرنگی خود بی‌نشان است.

بوفه (buffet)

چینی جا

اس: اسم + جا ← اسم

۱- در سنت ساختوازی زبان فارسی برای ساختن اسمهایی با معنی «محل نگهداری یا جای [دادن]

چیزی» الگوهای زیر وجود دارد:

اسم + پسوند - دان: نمکدان، گلدان، شمعدان

اسم + پسوند - گاه: خرمنگاه، درگاه، آبگاه

جا + اسم + پسوند - ی: کتابخانه، گلخانه، اسلحه‌خانه

اما الگوی «اسم + جا» برای ساخت چنین واژه‌هایی کاملاً بی‌سابقه است و لذا اصل ت ۳ رعایت نشده است.

۲. حتی به فرض صحیح بودن الگوی ساختوازی مذکور، کلمه چینی که تنها یکی از انواع ظروف

است باعث محدود شدن حوزه معنایی این نو واژه به «محل نگهداری ظروف چینی» می‌گردد.

۳. اصل ت ۷ نیز رعایت نشده است زیرا از مهمترین و پرکاربردترین معنی کلمه بوفه که عبارت

است از «مکانی در رستوران‌ها، ادارات، مدارس و مانند آنها که در آنجا مواد خوراکی عرضه می‌کنند» غفلت شده است و معادلی برای آن وضع نکرده‌اند.

پیرکس (Pyrex)**نسوز**

پیرکس دو معنی دارد: یک) معنی اسمی و دو) معنی صفتی:

یک) نوعی شیشه مقاوم در برابر گرما و مواد شیمیایی

دو) از جنس این شیشه

تا اینجا معلوم شد که تعریف ذکر شده در جزوه ۱ یعنی «نام تجارتي برخی از ظرفهای شیشه‌ای ...» غلط است چون ظروف شیشه‌ای پیرکس هر یک نام خود را دارند مانند قابلمه ، قوری، لوله آزمایشگاهی، بالن، ارلن و غیره. لذا پیرکس نام تجارتي جنس این ظروف است نه خود آنها. حال ببینیم واژه نسوز نسبت به هر یک از این دو معنی چه وضعیتی دارد:

۱. با توجه به این که معنی اسمی پیرکس نام جنسی ویژه و لذا اسم خاصی است طبق اصل ت ۴ واژه نسوز نمی‌تواند معادل آن باشد. هر چند که آن را صفت جانشین اسم بدانیم.

۲. برای معنای صفتی پیرکس نیز نسوز معادل رسا و شفاهی نیست. زیرا ویژگی این شیشه «نسوختن» آن نیست (چرا که اصولاً هیچ نوع شیشه‌ای در آتش نمی‌سوزد) بلکه «نشکستن» در برابر گرما و حل نشدن آن در مواد شیمیایی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

تیراژ (tirage)**شمار**

نمونه‌ای دیگر از اطلاق عام بر خاص است. زیرا واژه «شمار» که به معنی مطلق تعداد است بر «مقدار نسخه‌های یک متن چاپی» اطلاق شده است که قطعاً موجب ابهام است. به مثال زیر توجه کنید:

صادق هدایت کتابهای پر تیراژی دارد.

با جایگزینی شمار به جای تیراژ خواهیم داشت:

صادق هدایت کتابهای پرشماری دارد.

اختلاف معنی در دو جمله کاملاً آشکار است. زیرا در جمله دوم مشخص نیست منظور از پرشمار، تعداد عناوین کتابهای صادق هدایت است یا تعداد نسخه‌های کتابهای او.

شارژ (charge)

هزینه سرانه خدمات

واژه گزین، کوتاهی را فدای شفافیت کرده است. اهل زبان هرگز یک عبارت بلند سه کلمه‌ای را جایگزین یک واژه تک هجایی نمی‌کنند. ضمناً «هزینه سرانه خدمات» اصلاً واژه نیست و لذا اصل ت۱ نقص شده است.

فانتزی (fantaisic)

تفنی

۱. واژه «فانتزی» دارای حوزه معنایی وسیعی است و از جمله سایر وجوه معنایی آن می‌توان به ذوقی [بودن]، تخیلی [بودن] و غیر رسمی [بودن] اشاره کرد. حال آن که هیچ یک از این وجوه در کلمه تفنی وجود ندارد. به عنوان مثال به جای «داستان فانتزی» یا «موسیقی فانتزی» نمی‌توان گفت داستان یا موسیقی تفنی.

۲. معنای ذکر شده در جزوه ۱ شامل «نامتعارف، غیر معمولی، غیر ضروری» نیز بتامی یا اصلاً از واژه تفنی بر نمی‌آیند. چنان که به جای «نان فانتزی» هرگز نمی‌توان گفت نان تفنی! اصولاً چنین واژه‌هایی را که دارای معانی متعدد و متنوع‌اند باید به فرهنگهای دو زبانه واگذار کرد.

فلاسک (flask)

دمابان

اس: اسم + پسوند - بان ← اسم [ابزار یا شیء]